**نمایشنامه «بوق»**

نویسنده: فرهاد نقد علی

**شخصیت‌ها:** پهلوان، کودک، نوجوان، پیرمرد، راننده، زن یک، زن دو، عروس، داماد، پلیس و دیگران

**مکان:** چهارراهی در تهران

**(زیر نوری پهلوان در حال پاره کردن زنجیر دور بازوانش است)**

پهلوان: زنجیر... زنجیر... زنجیر... حلقه‌های تو در توی تنیده در هم.. پشت سر هم... عین هم... با هم.. **(بلند میشود)** زنجیر در بازوان پهلوان، قدرت، زنجیر تو مغازه، ثروت، زنجیر تو زندون، اسارت، زنجیر بر در خونه، امنیت **(چرخی می‌زند)**... پهلوونم... پهلوون تو خونه‌اش، شوهر، پهلوون تو خیابون، آس و پاس، پهلوون واسه زنجیراش، زور و هیکل، پهلوون زیر بارون بلا، اشرف مخلوقات **(صدای گربه می‌آید پهلوان به سوی صدا میرود)** پیشته پدرسوخته... معرکه رو به هم نریز.... نیش جماعت رو باز نکن... (برمیگرددرو به ما) گربه تو خیابون ولگرد، گربه تو خونه اعیون ملوس، گربه تو خونه ما زبون بسته، گربه توی روستایی تو هند خدای خدایون... **(مکث میکند)** حالا که از گربه گفتیم از موشم بگیم.... موش تو آزمایشگاه تو نازو نعمت، موش تو خیابون طاعون، موش واسه ننه‌اش یه تیکه جواهر، موش تو کارتون زیبای خفته **(جلو می‌آید میخواهد زنجیر را پاره کند)** تو خیابونم مردم…

خیابون تو دهات پیشرف، خیابون زیر بارون صفا، خیابون تو شعر یه شاعر غزلی هجرون، خیابون تو شهر ما سرگردونی

**(صحنه تاریک می‌شود. نور قرمز چراغ راهنمایی رانندگی در گوشه خیابان روشن می‌شود نور قرمز فضا را دربرمی‌گیرد. صدای بوق وحشتناک ازدحام ماشین‌ها را می‌شنویم. صدای بوق اتصالی وخراب بوق گاوی بوق شیپوری بوق دیجیتالی آژیر آمبولانس بوق بوقچی فوتبال وسوت ممتد پلیس آشفته و در هم و بلند و کوتاه و کشیده... بگوش میرسد..)**

**(صحنه که روشن می‌شود فضایی از یک ترافیک درهم و برهم می‌بینیم. ماشین‌هایی از مدل‌های گوناگون تاکسی شخصی وانت ماشین عروس آمبولانس و... در ترافیک گیر کرده است. دور تا دور صحنه تابلو‌های گوناگون راهنمایی رانندگی پرشده است. صدای بوق‌ها که پایین میاید در یک تاکسی متمرکز می‌شویم. راننده تاکسی چند بوق بیهوده می‌زند. بوق ماشین معمولی است. در صندلی عقب پیرمردی چرت می‌زند. راننده سرش را از پنجره بیرون آورده و با کسی که نمی‌دانیم کیست و داخل چه ماشینی است بلند حرف میزند)**

راننده: رفتم خونه‌اش گریه می‌کرد. گریه‌ام گرفت. رفیق بود از برادر نزدیکتر. زنش شده بود بلای جونش.... کارش کشیده شده بود به طلاق. بازم آمار رفت بالا. میگفت زنش رو پر کردن. گفتم راه داره. راه داشت. یه دستگاه اومده ماه. میذاری تو تلفون تا گوشی رو برداره دویست ساعت با کیفیت حرفاشو ضبط میکنه... اونوفت قایمکی بشین و گوش کن ببین کی پرش میکنه؟ مادر زنت، مادر زنم، آبجیش، داییش، آخه کیش؟ رفت و دویست هزار دادو دستگاه رو گرفت و دویست ساعت صدا پر کردتا بفهمه کی زنه رو پرش کرده... دست آخر فهمید... آخ خدا خفه‌ات کنه زن.. طرف کی بود؟ زن من بود. اومد در خونه‌ام قشقرق راه انداخت. به زن خودش هیچی نگفت اما به زن من هر چی که دلش خواست گفت. کار کشید به دادگاه. زنم تا فهمیدکه این راه رو من نشون رفیقم دادام، تشر زد که آدم فروش زنت رو می‌فروشی؟ همین شد که طلاق گرفت و خونه‌ام شد مهریه‌اش... روزگار کثیفی ست نازنین. جا واسه خواب نداشتیم... رفتم خونه رفیقم راهم نداد، رفتم خونه داداشم زنش راهم نداد. اون یه دستگاه اورد گذاشت جلوم، از اون دستگاه دویستی‌ها بود، نامرد جاساز کرده بود تو تلفون و دویست ساعت گپ من و داداشم رو ضبط کرده بود. زن داداش تشر زد که بی‌ناموس شوهر منو پُر می‌کنی؟ لال شدم رفتم خونه آبجیم. شوهرش راهم نداد... یه دستگاه از اون دویستی‌ها رو آورد و گفتش خیلی نمک نشناسی... صدای ننه‌ام توی دستگاه بود. دویست ساعت صدای ننه‌ام روپر کرده بود که داشت دخترش رو پر میکرد. رفتم خونه بابام، بابام راهم نداد. بهم گفت‌ای بی‌غیرت به تو هم میگن مرد؟ دستگاه دویستی رو اونم آورد و دویست ساعت صدای زن همسایه که ننه‌ام را پر میکرد توش پر شده بود... رفتم خونه همسایه.... اسمش خلیل بود، تامنو دید محکم زد تو گوشم. یه دستگاه دویستی آورد که توش دویست ساعت داداشم زنش رو پر کرده بود......... مخلص کلام الانه صندوق عقب ماشینم پر از اون دستگاه‌های دویستی‌هاست.. یکی مال بابام که می‌برم دادگاه چون از زن همسایه عارض شده. یکی مال آبجیم که درخواست طلاق کرده و....... یکی دیگه....

**(پیرمرد از صدای بلند قصه تعریف کردن راننده از چرت می‌پرد)**

پیرمرد: رسیدیم؟

راننده: ته قصه؟... هنوز نه.

پیرمرد: ته خیابون چی؟

راننده: خیابون بسته اس. رادیوگفته جلال ال احمد بسته است. ستار خان بسته اس. فردوسی رو هم دارن خراب میکند تا آسفالت کنند...

پیرمرد: گوسفند...

راننده: آره... خیلی گوسفندن....

پیرمرد: نه... میگم گوسفند زنده کجا میفروشن؟

راننده: گوسفند میخوای برو کشتارگاه

پیرمرد: به من گفتن چهار راه چهارمی یه مرده یه کاغذ دستش گرفته رو نوشته گوسفند....

راننده: اون؟؟! اون که گوسفند فروش نیست...

پیرمرد: پس کیه؟؟

راننده: خلیله. همونی که داداشم زنش رو پر کرده بود و از راه به در کرده بود... قاطی گرده... خل شده. یه کاغذ گرفته دستش. میگیره جلوی راننده و عابر. هر کس از کنارش رد میشه داد میزنه هی... گوسفند... روزی صد دفعه هم به من میگه گوسفند.. اگه ازش بپرسی گوسفندکیلو چند؟ بهت میگه چه بدونم گوسفند.... از صبح تا غروب مفت و مجانی به همه میگه گوسفند... قاطی کرده...

پیرمرد: عاشق شده؟

راننده: نه بابایی... تو این زمونه هر کس عاشق بشه خودش گوسفنده، دلیلی نداره به کسی بگه گوسفند.

پیرمرد: پس فیلسوفه.

راننده: فلسفه چه ربطی به گوسفند داره؟

پیرمرد: آخه فلاسفه میگن که انسان گوسفندی ناطق وگوسفند انسانی است صامت!

راننده: فیلسوف نیست. عاشق هم نیست. تو یک دستگاه دویست هزاری دویست ساعت پر شده از صدای زنش که پرش کردن. 8 سال عاشقش بود هشتاد0 بار رفت خواستگاری. آخرش این.

پیرمرد: قصه‌اش چیه این دستگاه دویست هزاری؟

راننده: رفتم خونه‌اش... گریه میکرد... گریه‌ام گرفت... رفیق بود... از برادر نزدیکتر. زنش شده بود بلای جونش... کارش کشیده بود به طلاق...

**(صدای مکرر بوق ماشین عروس در فضا میپیچد. پلیس جریمه کنان میاید. راننده را جریمه میکند. سوی ماشین عروس میرود. پلیس جریمه را داخل ماشین عروس انداخته ومیرود. صدای بوق عروسی با صدای آکارد ئون که آهنگ‌ای یار مبارکباد را میزندیکی میشود.)**

**نوجوان آکاردئون میزند و کودک که با طناب به او بسته شده ازمیان تماشاچیان سوی ترافیک میآیند. پهلوا ن زور میزند...).**

کودک: ایشالا مبارک بادا... بادا بادا مبارک بادا...... مبارک بادا

**(کودک به ترافیک مینگرد)**

کودک: وای.... چقدر سیاره! چقدر اخترک شبیه سیاره من!!!!

نوجوان: بیا اینور.... مواظب باش ماشین بهت نزنه....

کودک: **(سوی پهلوان میرود)** اون چیه؟ مجسمه است؟

نوجوان: آره مجسمه است...

کودک: آدما چرا مجسمه میسازند؟

نوجوان: آدما کسایی رو که فراموش میکنن مجسمه‌اش رو میسازند...

کودک: چرا فراموشش می‌کنند؟

نوجوان: برای این که مجسمه‌اش رو بسازند... بخوون حالا

کودک: **(به پهلوون)** برام یه گل سرخ میکشی؟ برای بره‌ام میخوام. یه گل سرخ

نوجوان: **(به پهلوان)** محلش نذار. قاطی کرده. فکر میکنه از یه سیاره دیگه اومده... از یه سیاره دور.... پول داری پولش بده گناه داره.

پهلوان: **(زور می‌زند)** یکی باید کاری کنه...

کودک: تو کی هستی؟ وای اینا چیه که بهت بسته شده؟

پهلوان: هنرمندا بهم میگن یه اثر مینی ما لیستی.. بنده فشرده شده وکوچک شده و موجز شده ترافیکی هستم که می‌بینی........

کودک: **(دست به زنجیر میکشد)** پس اینا هم مثلا اون سیاره‌ها هستن؟

پهلوان: باید این ترافیک طولانی و وحشتناک که زنجیروار همه رو قبضه کرده روزی پاره بشه.... همه امیدشون به یه پهلوونه...

نوجوان:  **(کودک را با خود میکشد وسوی ترافیک می‌برد)** بخون دیگه.. چقده حرف میزنی؟ حالا که اومدی سیاره زمین... باید کاسبی کنی

پهلوان: عجیبه نفهمیدم که من رویای اون کوچولو‌ام یا که اون کوچولو رویای منه؟؟؟؟؟

کودک: ‌ای یار مبارکبادا.....

**(صدای آژیر آمبولانس صدای بوق بوق ماشین عروس را می‌پوشاند نور روی ماشین عروس را می‌پوشاند)**

داماد: ‌ای وای.... وای... بابام... بابام داره میمیره....

کودک**: (به داخل ماشین عروس سرک میکشد)** برام یه گل سرخ میکشی؟

عروس: گل؟ بیا... **(دسته گل خود را به کودک میدهد... نوجوان میگیرد)**

کودک: از اینا نه! اینا خشک شدن. بو نمیدن. گلی میخوام که حسابی بو بده. سیاره‌ام پر از بوی گل سرخ بشه

داماد: بابام داره می‌میره . عروسی وعزا یه جا روی سرم خراب شده

کودک: بابات؟ آخی! شما همین یه بابا رو دارید؟

داماد: اره همین یه بابا رو دارم.

نوجوان: منم در عزای خودتون شریک بدونید... من پدر نداشتم یعنی نمیدونم پدرم کیه؟ ولی عمو زیاد داشتم. شاید همین پدر شما پدر منم باشه.. هر پدری که دراین شهر میمیره، منم برای اون سیاه می‌پوشم. چون شاید اون پدر منم باشه. **(گریه میکند و او را بغل میکند)** ‌ای... داداش.

داماد: یه کاری کن که ترافیک باز بشه و بابات نمیره... (پولی به نوجوان میدهد)

نوجوان: آهنگ عزا بزنیم یا عروسی؟

عروس: عروسی! باید به زندگی امید داشت.

کودک: چه نوار قشنگی دور سیاره شماست؟ سیاره منم قشنگه.. من با بره‌ام دعوام شده.. آخ! کوچولو.... حالا اومدم براش گل سرخ ببرم...

نوجوان: **(او را میکشد و با خود می برد)** بیا دیگه... چقده حرف میزنی....

**(آنان میروند.. داماد تند وتند بوق میزند.)**

عروس: چرا اینقده بوق میزنی؟

داماد: چون عروسیه... عزاست... چه بدونم، همه بشنوند... راه رو باز کنن...

عروس: نمی‌شنوند... راه رو باز نمیکنن.. چون همه دارن بوق خودشونو میزنن..

داماد: **(فریاد میکشد)** اگه این گرونی سر سام آور نبود، بابای من تو اون آمبولانس ولو نمیشد.

**(صدای بوق بوقچی فوتبال و نعره کسی)**

صدا: قرمزته!!!!!!!!!!

عروس: **(جزوه‌ای برداشته و علامت میزند)** کاش بعد از کنکور عروسی می‌کردیم... الان ذهنم آشفته است متمرکز نیست... نه میتونم از عروسیم خوشحال باشم و نه بابت پدرت نگرون.

داماد: تو گفتی فوق لیسانس داری که !!!!!

عروس: ‌ها؟ دارم... یه فوق دارم... دو تا هم کارشناسی... کشاورزی، زیست‌شناسی وادبیات سانسکریت. این دفعه میخوام سینما شرکت کنم. دیگه رکورد لیسانس دارها رو تو آسیا شکوندم. کاش لا اقل کارگردان بشم وبتونم از بابات یه فیلم بسازم... این شهر پر از سوژه است... ما ازهم متنفریم... اعصاب همه خورده... اما برای نسل‌های آینده خیلی جذاب و تماشایی هستیم....... پر از اکشن

داماد: کوبید تو صورت بابام..

عروس: نمای بسته از یک چوب کلفت

داماد: خون از کله بابا می‌پا شید بیرون.

عروس: نمای آهسته از خون..... کات به دادگاه

داماد: سه تا گردن کلفت بابام رو کشون کشون بردن پیش قاضی

عروس: . نمای درشت از دادگاه

داماد: . گردن کلفت‌ها نعره میزدن. قاضی گفت بابام حرف بزنه..... بابام دیه خواست. دیه کله شکسته وپای شکسته و کمر شکسته، و گردن کلفت‌ها.... تعجب کردن

عروس: نمای بسته از یک یک اونا

داماد: قاضی گفت که برن پزشک قانونی و دیه معلوم بشه. یکیشون گفت: بابا کلی چک برگشتی داده به ما، غیبش زد و چند ماه بعد یهو اومد پیش ما و گفت: پولو خوردم نمیدم. ما هم زدیم قاضی گفت دیه

عروس: کات به کوچه

داماد: گردن کلفت‌ها افتادن به پای بابام. چک دود شد رفت که هیج، باید یه پول گنده هم بریزن به پای بابام.

عروس: یه موزیک سینمایی...

داماد: بابا پولو گرفت و خوب شد. وقت عروسیم

عروس: یه آهنگ غمگین

داماد: بابام دوباره به کسایی چک داد و غیبش زد و بعدش اومد و گفت پولو نمیدم. نمای آهسته از یک آهن فلزی که روی کله بابام فرود اومد. ایندفعه بابام ولو شد و دیگه پا نشد. آخ بابام داره می‌میره. یه موسیقی تراژیک

عروس: .... کات....

صدا: **(نعره بوق فوتبال)** قرمزته!

**(پلیس می‌آید و داماد را جریمه می‌کند.)**

عروس: باز خلاف رفتی جریمه شدی؟

داماد: خلاف نرفتم. حرف خلاف زدم جریمه شدم.

عروس: غصه نخور تو پاکی... پاک پاک. آدم پاک دعاش قبول میشه... دعا کن و غصه نخور.

داماد: تو هم پاکی! تو ازمن پاکتری. تو پاکی چو زلالی آب.

عروس: من نه ماهه که پاکم. تو کلینیک ترک اعتیاد که همدیگه رو دیدیم. اول پاکی من بود و شروع پاکی تو. ما دو تا مسافریم...

داماد: آخ پاک یادم رفته بود....

عروس: **(ذوق می‌کند)** ماچطوری عاشق شدیم؟

داماد: من و تو مادرزادی عاشق بودیم.. وقتی تو جاتو خیس میکردی، مادرم منو کتک میزد، وقتی من شیشه خونه همسایه رو میشکوندم، پدر تو پول پنجره شکسته رو میداد. وقتی تو دیکته هاتو غلط مینوشتی، من تو مدرسه رفوزه میشدم.. وقتی من برای اولین بار به دست دوستان نااهل تریاک کشیدم، تو نئشه شدی...

عروس: ما چقده خوشبختیم... وای...

داماد: **( بوق میزند)** برو جلو دیگه... **(به ماشین جلویی)** این زوج خوشبخت و بدبخت نکن... بابام دراه میمیره. بابام داره میمیره.... **(پیرمرد متوجه فریاد داماد میشود... او در تاکسی است)**

پیرمرد: هان!

داماد: بابام داره میمیره...

پیرمرد: یه قبر سراغ دارم اکازیون. با چشم انداز عا لی تو بهترین نقطه بهشت زهرا... نما گرانیت یه طبقه بتون کاری شده... آماده تحویل با وام بانکی. **(به راننده)** تو قبر نمیخوای؟ تو هم داری جون میدی جوون!!!!

راننده: از پدر بزرگم یه سه طبقه به ارث رسیده.. زن دایی پرم کرده بود که بفروشم.. اما دایی نذاشت... دویست ساعت نوار پر داشت از پر کردن زنش...

پیرمرد: با این ماشین یه جا می‌خرمش. ماشینت هم عین قبر میمونه...

راننده: پس ما الان تو قبریم.

پیرمرد: ما همه انکر ومنکر همیم. بایست یه هم جواب پس بدیم. بفروش اینو... بفروش نیستی.... همینه عقب موندی. درست ته ترافیکی. تو این شهر اونایی که میفروشن میبرن. بنداز به من این لکاته رو. مغز خر خوردم. میخرم..

راننده: دیگه دارم جوش می‌آرم.

پیرمرد: جوش نیار. معامله رو جوش بده. اینو بنداز به من تا منم بندازم به خواستگار دخترم تا اونم بندازه به یکی دیگه. بازار باید بچرخه.

راننده: دستگاه دویستی‌ها شدن دو میلیون. اگه بشه یه دونه‌اش رو بخرم، اونوقت می‌تونم بفهمم کی چه کسی ننه بابام رو پر کرده که برام خواستگاری نرن. شاید زن سابق داره پرشون میکنه پررو.....

پیرمرد: نفروختی؟ پس ما میریم تو نخ این جلویی. هم خوشگلتره هم ارزون‌تر تورو پرت کردن خره.

**(راننده متوجه زنی در ماشین جلویی میشود. او کنار زن دیگر نشسته)**

راننده: نه کاری با اون نداشته باش... یه بار به من لبخند زد..

پیرمرد: من تا یکی رو نخرم میمیرم قبلا یه جایی بود که مردم میرفتن اونجا معامله میکردن. از وقتی که اونجا جمع شده، تمام شهر شده محل معامله. کوچه و خیابون و گذر... مابنگاه سیار داریم. بله رو میگی یا نه؟.... وکیلم؟

**(راننده بوقی می‌زند. زن اول برگشته ونگاه می‌کند. راننده لبخند می‌زند)**

پیرمرد: برای بار دوم عرض میکنم. آیا حاضرید که این لکنته رو به مبلغ توافق شده در عقد قرار داد به اینجانب آقای صداقت بفروشی؟؟؟ وکیلم؟

راننده: (سکوت)

**(زن اول لیوانش را به راننده تکان میدهد. راننده دست تکان میدهد)**

راننده: ّببببببله!!!!!!!!

پیرمرد: مبارکه.........

**(دوباره صدای آکارد ئون وآهنگ عروسی و آواز خواندن کودک )**

(مرد دبه‌ای بر میدارد. زن حال خوبی ندارد. عرق کرده و به سختی نفس میکشد، او چیزی به مرد میگویدکه میان آهنگ نمی‌شنویم. راننده دبه آب رابه داخل لیوان زن می‌ریزد. زن تشکر می‌کند. و بر میگردد. آب را میخورد وبه صورت میزند. راننده از خوشحالی دبه آب را روی سر خود خالی میکند. پیرمرد دفتر دستکی بیرون آورده. راننده روی دبه ضرب می‌گیرد، کودک ساکت میشود.)

کودک: واقعا این آدم بزرگها چقده عجیب هستن.

نوجوان: بخون...

راننده: (به کودک) هی گل! یه دونه گل به من بفروش.

کودک: گل؟ (نوجوان گل پژمرده که بدست دارد به راننده میدهد همان گلی که عروس داده بود)

نوجوان: هزار تومان

کودک: بریم سراغ اون سیارک. خسته شدم تشنمه...

نوجوان: بخون. آدما به خسته‌ها وتشنه‌ها از سر ترحم خیلی حال میدن.

(راننده بوقی به ماشین جلویی می‌زند زن اول بر میگردد.)

راننده: (گل را به زن اول میدهد ) بفرمایید گل

زن 1: گل نمیخرم.

راننده: مال شماست...

زن 1: من؟

راننده: (دستپاجه) آب تو ماشین نبود گفتم اگه ممکنه شما که آب تو لیوان دارین، این گل رو بذارین آب تا خشک نشه.

زن 1: **(گل را می‌گیرد)** حتما"... ذره آبی و یک شاخه گلی... حیفه.

**(نور روی ماشین کلاس بالا متمرکز میشود)**

کودک: برام یه گل سرخ میکشی؟ یه گل سرخ میخوام.

زن1: (گل را به کودک میدهد)... بیا مراقب باش خشک نشه...

کودک: اینکه پژمرده است مثل خود شما. میترسم بره‌ام ناراحت بشه. آخه میترسم که اونم پر کرده باشن. من اونو دوست دارم. هیچوقت اونو نمی‌فروشم. سیاره‌ام رو هم نمیفروشم. این آدماچقده عجیبند!!!! چرا کسی نگرون اون آقا نیست که داره می‌میره. من که دلم برای بره‌ام خیلی می‌سوزه. میدونی... من اومدم زمین دوست پیدا کنم. شما بامن دوست میشین؟

**(زن دوم که با تلفن حرف میزند یکدفعه عصبانی شده باد بزن را محکم به صورت کودک می‌زند)**

زن 2: گمشو!!! هنوز سبیلش سبز نشده داره مخ زن‌ها رو میزنه...

زن 1: تو از کجا اومدی که اینطوری حرف میزنی؟

زن 2: وا ! ولش کن یه دفعه شماره تلفن هم بهش بده. هر کی که خوب حرف میزنه خوبم بلده خرت کنه.

نوجوان: **(به کودک)** بیا بریم. اینجا کاسب نیستیم.

زن 2: گمشو.... کاسب خودتی و خواهر مادرت.

کودک: من یه گل سرخ می‌خوام

**(نوجوان کودک را می‌کشد و میبرد)**

زن 1: چقدر عجیب حرف میزد

زن 2: **(با موبایل)** این خونه خوب نیست. چند متره؟ نور گیرش کدوم طرفه؟؟؟ غرب؟ شرق؟...... نه غرب نه شرق؟ چشم اندازش چیه؟ آب؟ نه خوب نیست. اون خونه‌ای که پنجره‌اش رو به مجسمه آزادی بود بهتربود... نخیر اون کوچیک بود. مثل یه زندون که فقط قاب پنجره‌اش آزادی بود. برو یه خونه دیگه. کجا؟ میدون تایمز خوبه... وای که دلم گرفت... (گوشی را قطع میکند)خوب نبود خونه‌اش از آشپز خونه بزرگ بدم میاد. آشپزخونه زن‌ها رو تحقیرمیکنه هر چی بخوای سوادتو خودتو شغلتو به رخ بکشی، آشپزخونه خونه میزنه تو ذوقت که زر نزن. بپر غذا بپز و ظرف بشور که اول وآخرش باید بپزی و بشوری و گه بچه پاک کنی..... وای تصورش رو بکن که ماری کوری با اون سواد ومعلوماتش وبا جایزه نوبلش، نشسته و کهنه عوض میکنه و کون بچه میشوره. چته؟ هنوز گرفته‌ای. خوب نشدی؟

زن1: بچه‌ها خیلی خوبن.. خیلی. وقتی یه بچه میبینم، انگاری یه ستاره دیدم، تو آسمون ستاره‌ها دیده نمیشن، تو زمین اما هستن این آدم و امیدوار میکنه. ی

زن2: بچه‌های دیروز تن لش‌های امروزن. من از بچه‌ها بدم میاد. چون فردا میشن عینهو شوهرسابق تو. مرده شور همشون...

زن1: بچه‌ها اگه بدن، ولی بچگی خیلی خوبه... بچگی قشنگه. نه؟؟؟؟؟؟؟؟؟

زن2: بچگی؟ آره... فراموش کن. دیگه غصه تعطیل.. اینطوری اگه پیش بری همه رو میندازی به زحمت که زیر تابوتت رو بگیرن. خرج کفن ودفنت از یه عروسی بیشتره....

صدای پیرمرد: کی قبر میخواست؟ یه قبر سراغ دارم اکازیون..

صدا: قرمزته!!!!!!!!!!

**(صدای آژیر پلیس)**

زن 1: اندوه من به اندازه سواد ارسطوست و عشقم به تو به اندازه تمام دانش بشری، این مبحث علم است. که می‌سنجد میزان رابه اندازه، پس در این حجم اگر ارسطو نبود دانش بشری چیزی کم داشت.... واگر اندوه او هم نبود. عشقم به تو چیزی کم داشت به اندازه

زن 2: شعر میگی؟

زن 1: می‌گفتم. اونموقع اینو برا اون گفتم...

زن2: حالا اندوهت چقده بازم به اندازه ارسطو؟

زن 1: نه... ابندفعه به اندازه دانش بشری

زن 2: و عشق تو به اون؟

زن1: به اندازه ارسطو

زن2: قیمتت چقدر بود

زن 1: قیمتم؟

زن2: آره دیگه.. مهریه ات

زن1: بخشیدم...

زن2: بخشیدی؟ شما چرا احمقید؟ خودت رو میبخشی.. مهریه‌ات رو می‌بخشی. میبخشیده... یه چیزی بگم؟....

زن1: بگید....

زن2: هرچی بگم می‌بخشی؟

زن1: آره می‌بخشم... بگو

زن2: خاک تو سرت... بازم که داری می‌بخشی.. نگفته بخشیدی که...

**(صدای ترمز و تصادفی شدید پلیس می‌آید و زن را جریمه میکند)**

زن 1: ما که خلاف نکردیم... داشتیم شعر می‌خوندیم

زن2: چهار چرخ لاستیکم صافه. اصلا ماشین که حرکت نمیکنه چه فایده که چرخش صاف باشه یا آکبند... امروز میرم مغازه لاستیک فروشی آقا محسن. یه دونه آدامس شیک تعارفش می‌کنم.. یه لبخند بهش میزنم تا مفت و مجانی چهار چرخ لاستیکم رو عوض کنه.. خره دیگه..

زن 1: خره؟ اون داره محبت میکنه. محبت مگه خریته؟

زن 2: **(می‌خندد)** بابام عاشق خرید و فروشه. اگه یکی رو یه روز نخره.. میمیره.. گوسفند و ندید میخره 500 تومان میفروشه1500 تومن.. . بچه اونم دیگه... بابای تو چی؟ حتما اونم شعر میگه و می‌بخشه.

زن1: بابام تو زلزله مرد. عموم چند سالی بزرگم کرد... همیشه میگفت که یه دستگاه دویستی بخرم وصدای شوهرم رو ضبط کنم تا ببینم که کی پرش کرده..

زن2: پر کردی؟

زن1: من پر از هیچم... سفره خالی. دل پر... دلم تنگ است به آنچه که نبودی.. ذهن من پشت خیال نگران است.....

زن2: بازم داری شعر میگی ؟

زن 1: وقتی یه ذره خوشبخت بودم... همش از بدبختی شعر میگفتم.. اون شعرها حال و احوال امروز منه نه دیروز...

زن2: حالا چی؟ حالا هم می‌خوای شعر بگی؟

زن 1: حالا خودم شعر شدم...

زن 2: وکیلت میشوم. نبخش. میفرستمش زندون. ده تا شوهر رو بخاطر مهریه فرستادم زندون. میش م وکیلت بیا و نبخش. میفرستمش پای چوبه دار.

زن1: اگه پای چوبه دار هم بفرستیش. زیر چوبه دار می‌بخشمش.

زن2: تو چرااینقدر بخشنده‌ای؟

زن1: اگه بخشنده نبودم که عاشق نمیشدم.... همه دارو ندارم و میفروشم و برای عروسی امشبش کادو میخرم.. میخوام تو کادوها خاکش کنم.

زن2: تو عاشق نیستی خره، معشوقه‌ای. هر دختری که تو این شهر به دنیا میآد، یه معشوقه به دنیا اومده. این معشوقه میتونه یه روزی هزاران مجنون وفرهاد و دیوونه و آواره و مست و خراب خودش کنه. باعث بشه که عاشق خودش رو دار بزنه. هرویینی بشه می‌بزنه یا آدم بشه. این معشوقه یعنی من، این معشوقه یعنی تو، اون باید بسوزه نه من و تو الاغ..... الان فرستادمش کوچه به کوچه خیابونهای فرنگ و بچرخه. خونه که پیدا کرد بیاد منم ببره... نصف شرکت رو بنام من کرده.... همه چیز به اسم منه.... عا شقه چشمش کور.... عاشقی هجرون و حیرونی داره... باید عاشق نگهش دارم باید عذابش بدم. آزارش بدم... تا معشوقه باقی بمونم حتی زمانی که براش سه تا بچه زاییدم...

زن1: من نمی‌تونم...

زن2: تو احساسی، من عقلم تو تا اوج خدا پرواز میکنی، ولی من تا ماه میتونم برم... توروحت همه جا سر میکشه ولی من فقط با ماهواره و اینترنت و تلفن و موبایلم به همه جا سر میکشم. تو نهایت شادیت از خود بی‌خود شدن و نهایت شادی من رقص‌های مایکل جکسون. ولی تو اینو من اینم.. تورو میخرن، میفروشن، لت و پار میکنن... ولی من میخرم میفروشم، لت و پار میکنم.... من قانون دارم ولی تو نداری...

زن1: قانون من اون بود...

زن2: ولی قانون من منم...

راننده: سلام

زن1: سلام

راننده: گل...

زن1: گل نمی‌خرم آقا

راننده: فروشی نیست، مال شماست

زن1: مال من؟

راننده: نه... نه... گل داشت توماشینم میپوسید گفتم بدم به شما بذارید تو این لیوان آب.

زن1: این لیوان جا نداره فقط جای یه گله...

راننده: فکر کنم برای دوگل جا داشته باشه..

**(زن گل با تردید میگیرد. مرد شادمان و رقصان سوی ماشینش می‌رود)**

زن2: آنتن نمیده... آنتن نمیده... اه...

**(کودک بی‌حوصله میخواند)**

کودک: سلطان قلبم تو هستی، تو هستی...

زن1: هی... هی...

کودک: بله؟

زن1: بیا....

**(به کودک و نوجوان پول میدهد)**

زن1: یه شعر بگم میخونی؟

نوجوان: بگید خانم. هرچی شما بگید ما می‌زنیم و می‌خونیم. کفتر کاکل به سر... دختر مشهدی عباس.... شهلا... آمنه آمنه... دختر صحرا نیلوفر... دریا دریا...

زن 1: دریا دریا... نه دخترای ننه دریا..

کودک: دخترای کی؟

زن1: این شعررو میخوونم بگو داداشت حفظ کنه بخوونه...

کودک: چشم خانوم.. بگید بخونم.

زن1: بلند بخون و دور این ماشین‌ها بچرخ شاید اون هم اینجا باشه و بشنوه...

کودک: چی هست؟

زن1: دخترای ننه دریا رو زمین عشق نموند خیلی وقت پیش بارو بندیلش و بست خونه تکوند...

کودک: کی بارو بندیینش و بست؟ ما هم بارو بندینمونو بستیم. تو پارک میخوابیم.

نوچوان: ببین خانم، اگه بچه هات مشق نمی‌نویسن، من خودم مشق و ریاضی و همه جورش رو مینویسم و حل میکنم. انشاء هم مینویسم. اجرتش کمه. هر درسی یه رقم.

زن1: منم پایان نامه دیگرونو مینویسم و مزد میگیرم... همکار

کودک: این شعر مال شماست؟

زن1: نه شعر مال شاعر بامداده...

کودک: اونم مثل اینا یه سیاره داره؟

زن1: نه اون خودش ستاره شد.

نوجوان: (به سر کودک میزند) حفظ کن بخون...

کودک: دلم برای سیاره‌ام تنگ شده...

نوجوان: بخون پول میده...

کودک: دخترای ننه دریا.... چی؟

زن1: دخترای ننه دریا رو زمین عشق نموند خیلی وقت پیش بارو بندیلش و بست خونه تکوند...

کودک: دخترای ننه دریا....

**(پهلوان زور میزند. پلیس یک به یک ماشین‌ها را جریمه میکند...)**

زن2: آنتن نمیده... آنتن نمیده کجا رفتی؟

کودک: دخترای ننه دریا....

**(از کنار تاکسی عبور میکند... پیرمرد پشت رل نشسته است)**

راننده: گوسفند باید چاق باشه. نمک خور نباشه... اصلاح شده باشه... چنین گوسفندی رو بخرید...

پیرمرد: اصلاحات خیلی خوبه. تو فرانسه دویست سال پیش اصلاحات شروع شد...

کودک: وای گوسفند! اینا هم تو سیاره شون بره دارن مثل من..

نوجوان: بیا بریم. یهو دیدی که بره و سیاره‌ات رو یه جا خریدن و فروختن. بخون.

کودک: اگه بخونم ترافیک باز میشه؟

نوجوان: اگه بخونی دل اون زنه خنک میشه.... داره به کسی پیغام میده(میروند)

پیرمرد: گوسفند رو خریدم کیلو 500 تومن. میخری؟

راننده: چی رو؟ ندیده خریدی وحا لا داری میفروشی؟

پیرمرد: این کاره نیستی. پول دستت اومده خره. بزنش به کار **(شماره‌ای می‌گیرد)** گوسفند دارم کیلویی 600 بخر مشتری پاشه. خریدی؟ **(گوشی را به راننده می‌دهد)** ازش بخر کیلو 700 خودم ازت میخرم کیلویی 900.

راننده: بخرم؟ ندیدم گوسفند رو که.

پیرمرد: **(با گوشی)** آقا خرید هفتصد. مبارکه... **(به راننده)** 900 ازت خریدم..

راننده: چیکار کنم؟

پیرمرد: بخر ازم 900 می‌فروشم برات 1000 **(گوشی را به او میدهد)**

راننده: فروختم 1000 **(با گوشی)**

پیرمرد: **(گوشی را میگیرد)** خریدم 1200

راننده: خریدم 1300

پیرمرد: بفروش **(گوشی را به او میدهد).**

راننده:  **(باگوشی)** فروختم 1400

پیرمرد: میخرم 1600

**(کودک و نوجوان می‌خوانند)**

**(آندو از کنار ماشین عروس و داماد عبور میکنند)**

داماد: خسته شدم... خسته شدم... (جریمه راپاره می‌کند)

عروس: یعنی چه؟ جا زدی؟ جریمه عاشقی رو پاره میکنی؟

داماد: میگم عزیزم خیلی حرف زدیم . سکوت میکنی؟

عروس: یعنی از دستم خسته شدی؟

داماد: اخه عزیزم!گنجوی هم اینقدر در مورد عاشق و معشوق حرف نزده که ما زدیم دو تا دیوان بسه بیا نوار گوش کنیم....

عروس: تو جا زدی!

داماد: آره من جا زدم ولی تو داری جار میزنی...

عروس: من جار میزنم؟

داماد: هیس جار نزن من که تورو گرفتم

عروس: نگرون چی هستی؟ پدرت بخاطر خوشبختی تو توی اون آمبولانس ولو شده. تو باید خوشحال باشی... تو پاک هستی... پاک... در آمد بابات از دیه بود... اگر بمیره... دیه‌اش چند برابر میشه.

داماد: یعنی چی؟

عروس: این هدیه عروسی از طرف پدرته!ما رو سوپریز کرده پسر

داماد: پس ما خوشبختیم.

عروس: من از پدرت ممنونم، تو باید بهش افتخار کنی.

داماد: چکار کنم؟

عروس: به نظر من برای این گذشته‌گان خوشبخت بودن، که پسر شغل پدر رو ادامه میداد- تو باید راه پدرت رو ادامه بدی\_

داماد: ولی من اگه یه مشت بخورم، در جا مردم..

عروس: خیلی ضعیفی!بی اراده... میخوا‌ی آمار بیکاری رو بالا ببری؟

داماد: باشه... باشه... راهش رو ادامه میدم. شغل شرافتمندانه ایه.. جونم تو مشتم، برای عشقم

کودک: (میخواند) دخترای ننه دریا تو زمین عشق نموند...

(آنان از کنار ماشین کلاس بالا عبور میکنند. زن 2 با موبایل فریاد میکشد)

زن2: ...... آشغال. لجن..... چرا جواب نمیدی؟

**(راننده نگاه میکند. زن 1 در ماشین نیست.)**

راننده: اون خانوم کو؟ براش گل خریدم.

زن2: بسه.... زنگ نزنید... اون دیگه آنتن نمیده.... ولم کنید... برید سراغ اون... آشغال... گه... لجن...

**(راننده مایوس به ماشین قدیمی برمیگردد. بچه‌ها میخوانند و میروند)**

کودک: دخترای ننه دریا رو زمین....

**(بچه آواز خوانان دور میشوند، به جایی میرسند، روی مقوایی نوشته شده: کتاب کیلویی 700 تومن.**

**زن1: آنجاست کتاب ورق میزند. او روی یک بلندی است.)**

کودک: دخترای ننه دریا...

زن1: بسه دیگه نخون.

نوجوان: **(به کودک)** نخون... گفت نخون... قرارداد تموم شد..

کودک: **(میخواند)** دخترای ننه دریا....

زن1: داره آزار می‌بینه. فایده‌ای نداره... دیگه نخون... اون گفت برای اینکه عشق گذشته رو به یاد هم بیاریم، این شعرو برای هم بخونیم- ولی اون دیگه نمی‌ شنوه—

نوجوان: نخون... گفت نخون... نخون..

زن1: ترو خدا نخون...

**(کودک که گویی نمی‌تواند نخواند، دیوانه‌وار با صدای خفه می‌خواند. این‌بار نوجوان، کودک را با طناب سوی خود می‌کشد)**

کودک: دخترای ننه دریا....

زن1: **(گریان)** نخوون

**(کودک می‌خواند. صدای شدید بوق اتوموبیل‌ها صدای بوق بلند بوقچی و فریاد یک جوان از لای ماشین‌ها)**

صدا: همه جا قرمزته.....

**(آمبولانس آژیر میکشد. نور قرمز در صحنه میچرخد. راننده باگل به ماشین کلاس بالا سرک می‌کشد. زن 2 عصبی فریاد می‌کشد.)**

زن2: لجن.... گه... آشغا ل (یقه راننده را میکشد)اومدی عاشقم شدی... اومدی فدام شدی... اومدی قربونم رفتی...... اومدی نصف شرکت و به اسم من کردی... اومدی همه چیزو بنام من کردی.... هان؟! حالا چرا آنتن نمیدی؟ !اینهمه صدای زنگ رو چطوری جواب بدم؟ یه شرکت ور شکسته رو بنام من کردی؟..... اینهمه چک برگشتی رو روی سرم هوار کردی؟!... حالا کجایی؟ داری فرنگ آزادانه به این و اون گل میدی؟... چرا آنتن نمیدی؟

**(نور روی تاکسی می‌افتد کودک تنهاست با یک پارچه)**

کودک: **(به پیرمرد)** بذارید شیشه ماشین‌تون رو پاک کنم.... سیاره شما کثیفه... شما جایی رو نمی‌بینید. همینه که تصادف می‌کتید.. تو سیاره من دو تا آتشفشانه... یکیش خاموشه.. هر روز پاکش می‌کنم.

راننده: اگه یه خانم دیدی که دو تا گل تو دستشه... شیشه ماشین‌اش رو پاک کن به حساب من.

کودک: اگه یه خانمی شاعر باشه و دوتا گل تو دستش باشه خودش شیشه ماشین‌اش رو پاک میکنه.

پیرمرد: برو بچه بذار شیشه ماشینم کثیف باشه. **(پول میشمارد)** اصلا دوست ندارم اونورو ببینم دوست ندارم ببینم کی این نخست وزیر کشور بنگمالا رد میشه که خیابون باز شه..... **(به راننده)** دیه یه مرده چنده؟ بدجوری با میله کوبیدم تو سرش.

راننده: رفتم دادگاه میپرسم. یه پولی به من قرض بده بهت میدم.

پیر مرد: قرض بدم؟ برو بابا کلی کمیسیون ازت نگرفتم. معامله همینه.. هرچی داشتی باختی ولی عوضش ماهیگیری یادت دادم.. گشنه نمونی

راننده: یه نوار تو صندوق عقبه. صدا یه دختره با بابام.. دختره امروز عروس شده.. میتونم بترسونمش که صداشو به شوهرش نشون میدم تا اونم صدای بابام رو به ننه‌ام نشون نده. اونوقت کمیسیون خوبی از بابام میگیرم قرض‌ات رو میدم.

پیرمرد: این دستگاه رو میخرم دو و صد... میخری؟ مشتری پاشه...

راننده: خریدم دو و صد میفروشم دو و دویست...

**(کودک سوی ماشین کلاس بالا میرود)**

کودک: بذارید اشک‌هاتون رو پاک کنم تا زیبا رو بشید. آدمها چقدر عجیبند. یا اشک دیگرون رو در میارند یا اشک خودشون درمیاد.

زن2: نمی‌خوام

کودک: بذارید شیشه ماشینتون رو پاک کنم تا تصادف نکنید.

زن2: گفتم که نمی‌خوام می‌خوام تو این کثافت بمونم و بپوسم. نمی‌خوام کسی رو ببینم. نمی‌خوام کسی منو ببینه... گوشم رو هم پنبه میذارم تا صدای این فوتبالیست‌ها که ترافیک درست کردن رو نشنوم. دیگه قصد دارم خودم ترافیک درست کنم. من تکون نمی‌خورم. انتقام می‌گیرم...

**(کودک سوی ماشین عروس میرود)**

کودک: بذارید شیشه ماشینتون رو پاک کنم. اون جلو خالی شده ولی شما اییستادید و جلو نمیرید.

داماد: نمیخواد. ماپاک پاکیم. ما خودمون شیشه پاک میکنیم.

عروس: من آناناسی میخوام.

داماد: بیا یه قراری باهم بذاریم عزیزم. هر وقت که قهر کردیم برای اینکه عشق امروز رو بیاد هم بیاریم یه شعر بخونیم... دخترای ننه دریا... رو زمین..

عروس: آخ ویرم گرفته.. چی شد این آناناس؟

داماد: حالا موز بخور.. آناناس هم میارم.. بد موقع ویرت گرفته..

عروس: هوس شربت شاتوت کردم. میگن گوشت پنگوئن هم لذیذه...

داماد: عزیزم یکی میخواد خودشو بندازه پایین ترافیک شده چیزی نمیشه خرید....

**(صدای آژیر پلیس، نور قرمز همه جا را میگیرد. کودک به زن اول که روی بلندی است نزدیک میشود)**

کودک: فایده‌ای نداره. چرا همه دوست دارن تصادف کنن؟

زن1: برای اینکه آمار بالا بمونه

کودک: تو اون بالارفتی چکار؟ مگه تو هم سیاره‌ات اون بالاست؟

زن1: من میخوام خودم رو بکشم...

کودک: بکشی؟ چرا؟ برای اینکه آمار بالا بمونه؟

زن1: **(گریه می‌کند)** برات یه گلدون کشیدم. یه گلدون کوچیک. فردا ازش یه گل سرخ در میاد. یه گل زیبا و زنده. سیاره‌ات پراز بوی گل سرخ میشه... برگرد به سیاره‌ات. اینجا نمون...

**(صدای آمبولانس صدایش شبیه ضربان قلب است که یکدفعه مثل سوتی و به مانند صدای ایست قلبی شنیده میشود.)**

داماد: **(فریاد می‌کشد)** وای... بابام مرد... بابام مرد.

**(صدای آکارد ئون وآ هنگ غمگین)**

**(ناگهان عروس جیغ میکشد و صدای گریه نوزاد)**

داماد: وای!!!!بابا شدم- باباشدم

**(صدای آکارد ئون و آهنگ شاد)**

صدا: قرمزته!!!!

**(نور می رود. نور به گوشه‌ای و روی پهلوان می‌افتد)**

**(پلیس جریمه‌ای را لای زنجیر میگذارد. وخارج میشود. کودک که گلدانی به دست دارد کنار پهلوان می‌آید)**

پهلوان: اومدی؟ اگه من تو رویاهای توام. اگه تو توی رویاهای منی، تو خدا بیاو تو رویاهات تصور کن که این زنجیر پاره شده و این ترافیک باز شده...

کودک: خیلی‌ها دوست دارن ترافیک باشه. کاسبیه...

پهلوان: من به رویای تو نیاز دارم.

کودک: من دارم برمی گردم سیاره‌ام. جسمم سنگینه. نمیتونم جسمم رو با خودم بالا ببرم..... من باید برگردم اون بالا. تو هم کمکم کن. تا کمکت کنم. فریاد بزن تا من پرواز کنم. من قول میدم پاره شدن زنجیرت رو خواب ببینم. به من کمک کن برم. داد بزن بارون...

**(کودک گلدان را زمین میگذاردوبه زحمت و با بیماری چند قدم جلو میرودوپهلوان تلاش میکند و فریاد میزتد)**

پهلوان: بارون!

**(زنجیر پاره میشود. کودک می‌افتد ومیمیرد)**

**(نور روی گلدان و صدای باران)**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

**(تماشاچیان که بیرون می‌روند. در بیرون سالن... نوجوان آکارد ئون می‌زند. کودک نیست و فقط یک گلدان به جامانده است و...................... تمام)**